

چشم‌اندازی به انقلاب و اصلاح‌گری در ایران

مروری به وضعیت اصلاح‌طلبان و نیروهای منتقد در ایران امروز

● حسین امانیان

مقدمه

اندیشمندان و صاحب‌نظران دربارهٔ انقلاب یا اصلاح، نظریات متفاوت و گاه متضادی ارائه داده‌اند. این موضوع که انقلاب نیز نوعی اصلاح است و یا واژه اصلاح انقلابی ناچه اندازه واضح و گویاست، همواره مورد مناقشه اندیشمندان علوم اجتماعی بوده است. برخی از اندیشمندان، مجموعه‌ای از دگرگونی‌های سیاسی را اصلاح دانسته و به‌عضی دیگر نیز، تغییر بنیادی ساختارها را انقلاب معنا می‌کنند، در حالیکه می‌توان دو تعریف فوق را به یکدیگر تسری داد.

«افلاطون» در کتاب «جمهور» خود به دگرگونی‌ها، بی‌ثباتی‌ها و تغییرات سیاسی اشاره می‌نماید و در نهایت مدینهٔ فاضله خود را، به عنوان نمونهٔ آرمانی جامعه مورد نظر خویش معرفی می‌کند، وی عمدهٔ علت تغییر حکومت‌ها را جدایی میان اعضای طبقات حاکمه می‌داند. این حقیقتی مسلم است که اساس هیچ حکومتی تغییرپذیر نیست؛ مگر زمانی که میان اعضای طبقه حاکمه جدایی افتد، زیرا مادام که آنان متحد بمانند، هر قدر هم تعدادشان کم باشد، اساس آن حکومت را نمی‌توان متزلزل ساخت.^۱

«مارکس» با بیان تئوری مبارزه طبقاتی خود، «جیمز دیویس» با منحنی معروف خویش، کارکردگرایان و ساختارگرایان با تئوری عوامل درونی و بیرونی فشار بر سیستم سیاسی، «ساموئل هانتینگتون» با نظریه توسعه نامتوازن و...؛ هر یک ابعادی متفاوت از علل وقوع انقلاب را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند.

در این تفحص تلاش می‌شود؛ که ابتدا در چهارچوب مبانی تئوریک و نظری، مفهوم انقلاب و اصلاح بیان شود و سپس به وضعیت اجتماعی ایران بعد از انقلاب اشاره‌ای شده و ساختار سیاسی و اجتماعی بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ به بوته نقد گذارده شود.

انقلاب و جنگ را می‌توان اولین تجربه‌های انسان، در رویارویی با امور واقعی جهان دانست. هر انقلاب، منطقی مخصوص به خود دارد و چون اصل جهان پیوسته در حال دگرگونی است، به ندرت چیزی یافت می‌شود که تاکنون انگیزه نبرد و شورش واقع نشده باشد، بنابراین غیرممکن است، موضوعی پیدا شود که در آن نیروهای متخاصم چه از نظر کمی، چه به لحاظ کیفی و چه از حیث ترکیب قوا، عیناً مشابه یکدیگر باشند.

از علل گوناگون انقلاب یا اصلاح می‌توان به شرایط مکان و زمان اشاره نمود. البته دو پدیده فوق مؤثرند مشروط بر اینکه؛ مفاهیم و اندیشه‌های غالب بر اذهان عموم در عصر مورد نظر چگونه باشد، و نیز این مسئله، که برداشت افراد جامعه در زمانی معین، نسبت به تکلیف خود در برابر وضع موجود چه چیزی است. بنابراین علت انقلاب تا حدودی هم به تأثیر وظیفه افراد، در برابر وضع موجود و آینده باز می‌گردد. حتی در بسیاری از موارد دیده شده است؛ اموری که قبلاً موجب نزاع بوده اکنون باعث صلح و همچنین آنچه در گذشته به رفع نزاع کمک می‌نمود و خلق نیز برای بدست آوردن آن، تا پای جان می‌ایستادند، امروزه سبب فتنه شده و افراد نیز تا برانداختن آن از پای نمی‌نشینند؛ گاه در این راستا ستیزه‌جویی به خشونت‌گری می‌انجامد و این ستیزه‌جویی‌ها در هر انقلابی وجود داشته و تاکنون نیز چاره‌ای برای از میان برداشتن آن یافت نشده است. بنا به گفته «لنین»: به راستی که قرن بیستم؛ قرن جنگ و انقلاب شده است، قرن خشونت‌ی که مشترکات آن تنها جنگها و انقلابهاست.^۲

انقلاب پدیده‌ای ساده نیست که به زعم مخالفین، تنها اقشار ستم‌دیده و کم تجربه، روی کار آورده شوند و به خیال موافقان؛ فقط زبندگان شایسته به قدرت برسند. انقلابیون کم و بیش بخش متقاطع عامه بشریت را تشکیل می‌دهند. توجیه این واقعیت تردیدناپذیر است که در برخی از اختلافات، افراد انقلابی چنان رفتاری از خود نشان می‌دهند که از چنین مردمی انتظار نمی‌رود، علت این امر را باید در دگرگونی‌هایی که شرایط زندگی و محیط انقلابی بر آنها هموار کرده است جستجو کرد.

از دیدگاه تاریخی، از یونان باستان تا سده‌های میانه، انقلاب؛ به معنای نیروی ویرانگر بوده است. یونانیان باستان، تنها هنگامی انقلاب را امکان‌پذیر دیدند، که دیدگاه‌های اخلاقی و مذهبی جامعه فروپاشیده باشد.

از فلاسفه عصر روشنگری، «متسکیو» مؤلف «روح‌القواتین» اعتقاد دارد که: انقلاب سریع و دگرگونی ناگهانی، چاره‌ساز مشکلات اجتماعی نبوده و باعث هرج و مرج می‌شود، به عبارتی؛ او اصلاحات تدریجی را توصیه می‌نماید.

از دیدگاه «ژان ژاک روسو»، فیلسوف مشهور؛ انسانها طبیعتاً آزاد بوده و با یکدیگر برابر هستند و علت عدم تساوی اجتماعی را، باید در گذار از زندگی اولیه به سوی تمدن نوین جستجو نمود. نظریات وی، مبنای عقاید بسیاری از اندیشمندان اروپایی قرار گرفت و اراده عمومی وی، مبدأ خواسته‌های مردم فرانسه در دوران انقلاب و پس از آن گشته و نقطه عطفی در تاریخ تفکر سیاسی گردید.

در قرن ۱۸ نظریات «چپ و راست» در مورد انقلاب، پا به عرصه گذاشت. اگر بتوانیم تفسیر انقلاب را در چهارچوب گروه‌بندی این نظریات متفاوت جای دهیم، می‌توان گفت: مکاتب مترقی و لیبرال که انقلاب را رستن توده مردم از بند استبداد، و نیز استقرار دموکراسی می‌دانستند، در این مورد با مکاتب مترقی چپ‌گرایانه، در یک گروه جای می‌گیرند.

یکی از بزرگترین مفسرین انقلاب، «کارل مارکس»؛ متفکر آلمانی است که تاریخ بشری را تاریخ طبقات دانسته و دگرگونی را جبر تاریخ قلمداد می‌کند. وی علت غایی تحول را نیز در نظام اقتصادی هر دوره تاریخی جستجو کرده و معتقد است که نظام سیاسی و اجتماعی، از نظام اقتصادی که زیر ساخت است، بوجود آمده و تکامل نیروهای مولد و تضاد بین آنها و ساخت سیاسی - اجتماعی این نیروها، باعث بروز انقلاب می‌گردد و این امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. مارکس تحول از نظام برده‌داری تا نظام سرمایه‌داری را چنین تفسیر نموده و مرحله بعدی را سوسیالیزم می‌داند؛ که بنا بر نظریات وی، چون سرمایه‌داران نبض اقتصاد و حیات جامعه را در دست دارند، اجازه نمی‌دهند که وضع موجود تغییر یابد، سپس به‌ناچار طبقه کارگر، باید انقلاب کرده و وسایل تولید را در دست گیرد. (نظام سوسیالیستی)

آنارشئیست‌ها، انقلاب را وسیله‌ای برای جانشینی استبداد به جای استبدادی دیگر می‌دانند.

«ماکس وبر» پروتستانیزم را وسیله‌ای مؤثر در جهت رشد و تکامل سرمایه‌داری

معرفی کرده و آن را نوعی انقلاب تلقی می‌نماید.^۳

به هر حال سیر تحولات فکری انقلاب امری است که در پروسه تاریخی خود شکل گرفته است، اما چیزی که برای ما اهمیت دارد؛ تعاریف شاخصها در واژه انقلاب می باشد.

جهت تحقق انقلاب برخی شرایط عینی و همچنین ذهنی آن را ذکر کرده اند، و بر این اعتقادند؛ که برای تحقق انقلاب، ابتدا باید شرایط ذهنی مانند زیر سؤال رفتن مشروعیت رژیم، عدم توانایی و کارایی سیستم و... ایجاد شود. بر این اساس انقلاب زمانی رخ می دهد که اولاً؛ رژیم سیاسی، نامشروع بوده و مردم از قبول آن سرباز زنند (شرط لازم)، ثانیاً؛ مردم احساس نمایند آلترناتیوی (جانشینی) بهتر از وضع موجود دارند. [شرط عینی]

«انقلاب، یک دگرگونی مهم و نسبتاً سریع جامعه است که می تواند به شکل براندازی یک حکومت بوده و یا دارای ریشه اجتماعی - اقتصادی باشد. چنین انقلابی. از دیدگاه تاریخی انقلاب؛ اصطلاحی است که گونه های مختلف حکومت را توضیح می دهد. پس از انقلابهای سده ۱۸ آمریکا و فرانسه، دوران این فرا رسید که انقلاب، به شکلی ضمنی به مفهوم؛ قطع ارتباط بنیانی از الگوی تاریخی پیشین قلمداد شود.

انقلابهای بزرگ اروپا، مستلزم دگرگونی های وسیعی بودند، که نه تنها در شکل حکومت، بلکه در نظام اقتصادی یا ساختار اجتماعی و ارزشهای فرهنگی جامعه تحول ایجاد نمود.»^۴

در فرهنگ لغت جدید بین المللی، پس از ذکر معانی مختلف از انقلاب و نیز بیان هشت معنی از این واژه، مفهوم این لغت در اصطلاح سیاسی را چنین بیان می کند: انقلاب یک دگرگونی بنیادی در سازمان سیاسی، حکومت و قانون اساسی و بالاخره براندازی رژیم است.^۵

بطور کلی تفاوت اختلافات و تحولات اجتماعی با انقلاب را باید در اهداف، ارزشها و جایگاه تاریخی و... جستجو نمود. انقلاب صنعتی انگلستان، انقلاب کارگری و دهقانی روسیه و چین، انقلاب سیاسی و آزادیخواهی ۱۷۸۹ فرانسه و بالاخره انقلاب اسلامی ۵۷ ایران؛ همگی نشان از تغییر و تنوع در اهداف و جایگاه تاریخی آنها دارد؛ اما در مجموع می توان مراحل انقلاب را، به سه مرحله اصلی؛ تکوین (شکل گیری فرضیه های مساعد تشویش و...) تخریب (ویرانی ابزارهای قدرت و ارزشهای مسلط) و سوم

سازندگی (تداوم یا شکست انقلاب) تقسیم‌بندی کرد.

اندیشمندان جدید عصر پست‌مدرنیسم^۶، برخلاف دوران مدرنیسم که به واژه انقلاب توجه بسیار زیادی می‌نمودند، اصولاً واژه انقلاب را به عنوان محصول فرایند تکامل بشر - از تجدد به فراتجدد - مورد تأیید قرار داده‌اند. نظریه‌های این اندیشمندان همانند نظریات ماکس وبر؛ به نظام فرهنگی در تحولات اجتماعی توجه خاصی دارد. «دانیل بل»^۱ در کتاب «تعارضات فرهنگی سرمایه‌داری» استدلال می‌کند که سرمایه‌داری متأخر، به عنوان نظامی اقتصادی و فرهنگی؛ دیگر مبتنی بر مقتضیات تولید محض نیست؛ بلکه بتدریج به لذات ناشی از مصرف اتکا می‌یابد. و همین تحول، خود موجب تغییر در جایگاه فرهنگ و هنر می‌شود.

«ژان بودریا»^۲ در اثر خود «صورت‌های خیالی و صورت سازی» مانند نظریه‌های اکونومیسی؛ استدلال می‌کند که فرهنگ و فرآیندهای باز تولید و بازنمایی در عصر فرامدرن، از حیث تعیین‌کنندگی، بر زیربنای اقتصادی به مفهوم مارکسیستی، اولویت یافته‌اند.

«ژان فرانسوالیوتا»^۳ تجدد را محصول تغییر و جایگزینی در روایات الهی و آسمانی، به جای روایات کلان غیر الهی و یا علمی ترجمه کرده است. در هر صورت؛ بحث ما بیشتر روی تعریف انقلاب و شاخص‌های آن نمی‌باشد، گرچه در این نوشتار از برخی تعاریف و شاخص‌ها استفاده خواهد شد؛ ولی آنچه اهمیت دارد این است که وضعیت جامعه ایران را در قالب انقلاب ۵۷ و اصلاح دوم خرداد ۷۶ به بحث و نقد بگذاریم و در این راه از شرایط عینی و ذهنی - شرایط لازم و کافی - در بحث ایران استفاده خواهیم نمود. سپس به نقش اصلاحات در وضعیت کنونی اشاره کرده و به این تناقض مفهومی پاسخ خواهیم گفت که شرایط کنونی جامعه، مستلزم چه نوع از قواعد بازی می‌باشد.

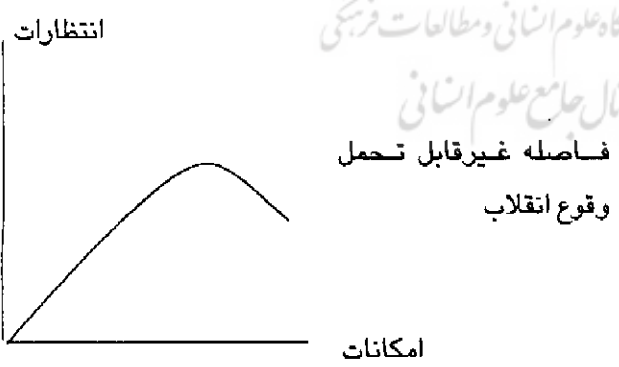
شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه امروز ایران

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در شرایطی به وقوع پیوست که رژیم پهلوی به لحاظ سیاسی و فرهنگی از یکسو و از نظر اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر، با بحران جدی مواجه بود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عملاً مشروعیت رژیم را زیر سؤال برده بود و کارایی و

توانایی سیستم؛ به لحاظ اقتصادی، به ویژه در دهه ۵۰، تا حدودی بحران مشارکت و نفوذ را تحت الشعاع کارآیی اقتصادی قرار داده بود. در مواردی از این قبیل «لوسین پای» معتقد است که دولتهای مقتدر و سرکوبگر توسعه‌گرا، گرچه در مراحل اولیه رشد، مشروعیت خود را در میان توده‌ها از دست می‌دهند اما نقش گشایش مادی و رفاه عمده دولت، در مراحل بعد، عامل مشروعیت مجدد خواهد شد.

چنین وضعیتی در دوران محمدرضا شاه پهلوی با افزایش قیمت نفت، در دهه ۵۰ بوجود آمد. درآمدهای ارزی دولت، باعث سرمایه‌گذاری‌های کلان صنعتی و تولیدی در کشور گردید. اما در اواخر این دهه، با کاهش شدید قیمت نفت، دولت با بحران جدی مواجه شد و تنها روزنه امید خود را در جهت تقویت مقبولیت و مشروعیت سیستم، به یکباره تاریک دید. در حقیقت، از سال ۱۳۵۶ به بعد، مخالفت‌های جدی و اساسی اقشار مختلف روشنفکران دانشگاهی آغاز شد.

«جیمز دیویس» در مقاله‌ای تحت عنوان «به سوی یک نظریه انقلاب» با بهره‌گیری از دو نظریه متعارض، بهبودی و بدتر شدن شرایط، نظریه خود را تحت عنوان؛ منحنی «جی» ارائه داد، وی معتقد بود که «انقلابها زمانی احتمال وقوع دارند که یک زمان طولانی از توسعه اقتصادی و اجتماعی، توسط یک دوره کوتاه مدت عقب‌گرد سریع دنبال شود»^۷ و اصولاً وجود نارضایتی عمومی؛ عامل سازنده هر انقلابی است و این امر با افزایش انتظارات و کاهش امکانات صورت می‌پذیرد.



وضعیت جامعه ایران نیز در دهه ۵۰ به همین روال بود. افزایش درآمدهای ارزی دولت، در پی افزایش شدید نفت - همزمان با جنگ اعراب و اسرائیل - باعث افزایش

انتظارات و امکانات شده بود. اما بحران نفتی سالهای ۵۶-۵۵ به یکباره در آمده‌های دولت را کاهش داد و نتوانست پاسخگوی انتظارات مردم باشد و در نتیجه امکانات، همپای آن حرکت ننمود.

رژیم پهلوی با بحران نفوذ و هویت نیز مواجه شده بود و در حقیقت انقلاب ۵۷، بازتاب و پاسخی به بحرانهای مشارکت، مشروعیت، نفوذ و هویت بود و عملاً شرایط عینی و ذهنی انقلاب، جهت هرگونه تحول فراهم گردیده بود. در چنین وضعیتی بود که مردم احساس کردند، که هیچ راهی برای بیان اندیشه‌ها، آرمانها و دلبستگی‌های خود، جز از طریق انقلاب وجود ندارد. آزادی نسبی مردم، کمرنگ شده بود و در حقیقت آنها انقلاب را به عنوان آخرین انتخاب برگزیده بودند. چنین وضعیتی به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی؛ در ابعاد اجتماعی و روانی نیز قابل تحلیل است که، خارج از بحث مورد نظر می‌باشد.^۸

بسیاری بر این باورند که رژیم می‌توانست؛ کشمکشهای طبقاتی را از طریق نوسان‌گیرهای مختلف و از جمله سیستم «کادر سازی»، تا حدودی کاهش دهد، به عنوان مثال: چنانچه دولت دکتر امینی در سال ۴۱، حفظ می‌گردید و یا شاپور بختیار در سال ۵۵ به قدرت می‌رسید، شاید بسیاری از بحرانهای ایجاد شده، حل می‌گردید و خواسته‌های مردم در مسیر اصلاح قرار می‌گرفت؛ اما سیستم به لحاظ تاریخی و ناکارایی سیاسی و اقتصادی، عملاً، توانایی چنین ترفندهایی را از دست داده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه ایران در یک حالت آنومی^۹ قرار داشت، وقوع جنگ و بسیج توده‌ها تا حدودی بحران هویت را رفع نموده و مشارکت توده‌ای مردم را نیز شکل داده بود. بسیاری از طبقات سنتی که در معرض تجدّد و نوگرایی قرار گرفته بودند، احساس ناامنی و خطر می‌کردند، اما شخصیت کاریزماتیک امام(ره) تا حدودی دغدغه‌های آنها را حل نمود.

جنگ نیز به فرایند تجدّدستیزی و ایدئولوژیک کردن فضای جامعه، کمک به سزایی نمود. از سوی دیگر گسترش نهادهای دولتی و افزایش نقش نظارتی دولت بعد از انقلاب، باعث گردیده بود؛ که نفوذ سیستم در کلیه عرصه‌های اجتماعی افزایش یابد و در نتیجه؛ سیستم سیاسی ابتدا بحران توزیع را حل نماید و سپس اقشار و طبقات جدید سنتی را وارد عرصهٔ نخبگان نماید. اما این دایره به تدریج به یک الیگارشی قدرت مبدل

گردید که در این میان روحانیون و طبقات متوسط سنتی (بازار) نقش مهمی ایفا می‌نمودند و نفوذ روستائیان و طبقات پایین شهری نیز در نهادهای دولتی و انقلابی (سپاه - جهاد و...)، آنها را به تدریج وارد جرگه الیگارشی قدرت نمود، اما گسترش مراکز آموزشی؛ به ویژه دانشگاه آزاد اسلامی در اواخر دهه ۶۰، تحولات شگرفی را در طبقات اجتماعی و برهم خوردن خاستگاههای خانواده‌ها و نیروهای اجتماعی و در نهایت؛ تغییر در گروههای مرجع بوجود آورد.

بسیاری از فرزندان طبقات پایین و طبقات متوسط شهری، با برخورداری از آموزشهای عالی، خود را به عنوان یک موجودیت و هویت مؤثر اجتماعی مطرح نمودند. توسعه مراکز علمی؛ به ویژه «گسترش دانشگاه آزاد اسلامی به اقصی نقاط کشور، رشد وسایل ارتباط جمعی و ایده دهکده جهانی، افزایش کمی و کیفی نیروی جوان و بالنده دانشگاهی و... باعث گردید که نیروی دانشگاه، از حالت پراکنده به صورت جمعی ظهور پیدا کند و از یک طبقه «درخود» به یک طبقه «برای خود» تبدیل شود»^۹ ناتوانی دولت در سه کار ویژه خود سبب تحول و چرخشی در دوم خرداد ۷۶ گردید که این سه مورد عبارتند از:

الف: ایجاد انسجام و وحدت میان طبقات سنتی و ماقبل سرمایه‌دار.

ب: جلوگیری از تشکل و انسجام نیروهای متعلق به طبقات مدرن.

ج: راهبرد بسیج توده‌ای شهری، جهت رسیدن به اهداف خویش.

بنابراین «پس از انتخابات دوم خرداد، نیروهایی که در گذشته دچار انفعال شده بودند؛ یعنی بخشهای عمده‌ای از نیروهای سنتی و نیز نیروهای متعلق به طبقات مدرن، با ظهور فرصت فعالیت، مشارکت و رقابت سیاسی به عرصه فعالیت سیاسی باز گشتند. طی سال گذشته، پایگاههای حمایتی جدیدی برای دولت، در بین طبقات متوسط جدید، روشنفکران و بورژوازی مدرن در حال شکل‌گیری بوده است»^{۱۰} این طیف جدید، در پی شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بعد از انقلاب شکل گرفته و پایگاه اجتماعی متفاوت را در خود جای داده است که در این میان؛ طبقه متوسط شهری نقشی اساسی ایفاء می‌نماید، این پایگاهها عبارتند از:

۱ - چهرهای انقلابی که به واسطه دور ماندن از قدرت و حضور فعال در مراکز دانشگاهی، با بهره‌برداری از تاریخ، فلسفه، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و علوم

اجتماعی، به بازنگری دیدگاههای خود پرداختند... این قشر به تدریج به بدنه اجرایی کشور نزدیک شده‌اند.

۲- دانشگاهیان و قشر عظیم جوانان؛ که به نسل دوم انقلاب نیز معروف هستند. این عده به خاطر دغدغه‌های اقتصادی و بعضاً فرهنگی، در جرگه طیف جدید روشنفکری وارد شده‌اند.

۳- اصلاح‌طلبان طبقه متوسط جدید از دوره‌های قبل، که بیشتر دغدغه‌های فرهنگی عامل تحرکاتشان بوده است. این عده به نخبگان روشنفکر تلفیقی^۵ نیز معروف هستند.^{۱۱}

به هر حال وجود طبقات اجتماعی در ایران، در یک وضعیت نامشخص است و عدم شکل‌گیری آن نیز به سبب همین وضعیت نابسامان بوده که مشکلاتی را جهت هویت‌های اجتماعی بوجود آورده است، اما بروز جنگ و تحولات بعد از آن، یک سلسله حوادث و رویدادهایی را رقم زد که بطور مختصر به آن خواهیم پرداخت.

شرایط سیاسی - اجتماعی ایران بعد از جنگ ۱۳۷۶ - ۱۳۶۷

در دوران جنگ، تأکید بر اصول و ارزش‌های اسلامی - انقلابی به اوج خود رسیده بود. پایان جنگ، توقعات مردم را نسبت به سیستم افزایش داده بود. وعده‌های اقتصادی دولت، به تدریج، ذهنیت جامعه را به سوی یک عقلانیت اقتصادی - فنی سوق داد. نکته قابل توجه این است که بین این برهه خاص تاریخی در ایران یعنی فاصله بین سالهای ۷۶-۱۳۶۸، تشابهات بسیاری با سالهای ۵۶-۱۳۵۰، مشاهده می‌شود.

بعد از جنگ، در بافت حاصل از پایان پذیرفتن مخاصمه و افزایش توقعات فزاینده مردمی؛ دولت رفسنجانی مأمور بازسازی اقتصادی گردید. وی صراحتاً اعلام نمود که نیازی به وزراء و مشاورین سیاسی صرف ندارد و باید تمام هم و غم دست‌اندرکارانش، معطوف به مسائل اقتصادی گردد. در این برهه قضای تقریباً باز سیاسی و اجتماعی نیز ایجاد شده بود که در اواخر دوره رفسنجانی، به علت فشار نیروهای سنتی، کمرنگ گردید. رمان نویسی، طنز و کاریکاتور رونق زیادی یافت که این جریان نشانگر بسته بودن و محدودیت دایره انتقادات مستقیم بود. جامعه ایران در یک حالت آنومی کامل قرار داشت و بی تکلیفی اقتصادی، در پی سرخوردگی ناشی از جنگ، عامل شورشها و

افراط کاریهای مختلف شد. شورشهای مشهد، قزوین، اراک، شیراز از یک سو و تشکیل گروههای افراطی بنیادگرای اسلامی از سوی دیگر، از این فرایند نشان داشت. بحران مشارکت و نفوذ در دولت، به تدریج نمایان گردید. در سال ۱۳۷۲، این امر به اوج خود رسید و عملاً انتخاب مجدد رفسنجانی با ۶ میلیون کاهش رأی، مهر تأیید بر این وضعیت گذارد. در این میان تنها روشنفکران چپ و تا حدودی لیبرال، فعالیت داشتند. برنامه‌های پنج ساله اقتصادی با استراتژی تعدیل اقتصادی عملاً ناکام ماند، استقراض از بانک‌های خارجی هم، مشکلی را رفع نکرد، چه بسا که اتخاذ چنین سیاستی در اواخر دهه ۷۰ آثار خود را نشان داد. فن سالاران (تکنوکراتها) و متخصصین در پی ذهنیت اقتصادی دولت، به کار گماشته شدند، ولی روشنفکران فکری و اپوزسیونها، همچنان از دایره قدرت بدور ماندند.

بسیاری از نیروهای مخلص و جنگ رفته، پس از پایان جنگ، ناگهان خود را از غافلگی الیگارش‌ی قدرت و ثروت بدور دیدند و این احساس سرخوردگی و ناامنی را در لوای افراط گری مذهبی تا حدودی مرمت نمودند.

به سبب عدم اجازه فعالیت به مشارکت‌های مدنی، در برهه‌ای از زمان، گرایش‌های شدید حزبی و نهادی در جامعه احساس می‌شد و عدم پاسخگویی به این نیازها، در نهایت باعث گسترش بحران مشارکت گردید. دایره نخبگان همچنان بسته و جامعه با تورم نخبگان مواجه بود. انسداد دایره نخبگان؛ تبعاتی چون شورشهای خیابانی، سرخوردگی و از ریخت افتادگی اجتماعی و نیز فرار مغزها را به دنبال داشت.

«جیمز دیویس» در منحنی «جی» خود، هر نوع تغییر و تحول را، منوط به افزایش انتظارات و کاهش امکانات دانسته و انقلاب را حاصل چنین وضعیتی می‌داند. سالهای ۷۶-۶۸ نیز براساس چنین تئوری قابل تحلیل است. جنگ عراق علیه کویت، به یکباره درآمدهای نفتی منطقه را افزایش داد. قیمت هر بشکه نفت به طور متوسط به ۲۵ دلار رسید و وعده‌های اقتصادی دولت مانند: آزادسازی، ایجاد مناطق آزاد تجاری، سرمایه‌گذاری کلان اقتصادی و صنعتی داخلی و خارجی و... انتظارات مردم را نسبت به دولت افزایش داد، اما در اواخر دهه ۷۰، به دنبال پایان جنگ عراق علیه کویت و همچنین ثبات نسبی در بازار نفت و سررسید وام‌های خارجی؛ درآمدهای ارزی دولت به شدت کاهش یافت و زمینه ایجاد تحول و اصلاح را فراهم آورد؛ دوم خرداد در حقیقت

پاسخی به این مسئله بود.

اما دانشگاه در این دوران [۶۸-۷۶] به اوج فعالیت خود رسیده بود و از لایه درونی خود بیرون آمده و برون‌گرایی خود را که رسالت تاریخی‌اش بدان وابسته است، به منصفه ظهور رساند.

کارکرد دانشگاه، در جهت بازسازی سیاسی و اجتماعی به عنوان یک هویت اجتماعی از دو وجه قابل بررسی می‌باشد. از یک سو دانشگاه عرصه گروه‌های چپ و جناح وابسته به آن بود که در پی شکست خود در مجلس چهارم، وارد دانشگاه‌ها شده بودند و به بازسازی و تجدیدنظر دیدگاه‌های خود پرداختند. ورود آنها به رشته‌های علوم اجتماعی به ویژه علم سیاست، ناگهان این طیف را متحول ساخت و دیدگاه‌های آنها را تثویز نمود. وجه دوم این بود که اپوزسیون‌های قانونی در دانشگاه‌ها رشد یافته و به تبع آن گروه‌های مرجع تغییر یافت. دوم خرداد، محصول چنین تحولاتی بود. نیروی دانشگاه، از حالت پراکندگی به صورت جمعی و تجمعی ظهور پیدا کرد و از یک «طبقه درخود» به یک طبقه «برای خود» تبدیل شد.

به دنبال نوسازی اقتصادی و اجتماعی در دهه‌های اخیر و همچنین سست شدن خاستگاه سنتی خانواده‌ها، زبان ارتباطی بین جامعه و دانشگاه ایجاد شده بود و این پل ارتباطی، عملاً جامعه را همراه خود وارد عرصه فعالیت نمود. بنابراین با توجه به چنین جریان‌هایی قبل از تحولات فوق یعنی (تا دهه ۷۰)، اگر در سیکل رأی‌گیری؛ گروه‌های مرجع به ترتیب: روحانیون، والدین و سپس جوانان جای می‌گرفتند، در این برهه زمانی یعنی [۷۶-۱۳۷۱]، سیکل رأی‌گیری به ترتیب به سمت نخبگان دانشگاه و روحانیون، جوانان و خانواده تغییر جهت داد.

■ نمودار سیکل رأی‌گیری در ایران (شماره ۱)

* گروه‌های مرجع ایران تا سال ۷۶

روحانیون: از طریق مساجد ← خانواده [پدر و مادر] ← به واسطه سیستم پدر سالاری ← جوان ← رأی‌گیری بزرگان قوم: از طریق نفوذ خود

گروه‌های مرجع ایران از ۷۶ به بعد

در اثر برهم خوردن خاستگاه سنتی خانواده‌ها و ورود طبقات جدید شهری و گسترش مراکز علمی و دانشگاهی؛ گروه‌های مرجع به ترتیب ذیل تغییر شکل یافتند:

نخبگان دانشگاه: از طریق مراکز علمی
نخبگان روحانیون، دانشگاهی و فرهنگی ← جوان [دانشجو] ← خانواده [پدر و مادر] ← رأی‌گیری

وضعیت سیاسی - اجتماعی و اقتصادی دوران پهلوی نیز، به نوعی با سالهای ۷۶-۱۳۷۱ شباهت داشت. یعنی در این برهه نیز جامعه با بحرانهای بسیاری نظیر: بحران مشارکت، نفوذ، مشروعیت، هویت و توزیع مواجه بود. در حالیکه در دوره هاشمی رفسنجانی بحران توزیع، هویت و مشارکت تا حدودی واضح‌تر مشاهده می‌شد، اما مشروعیت سیستم همچنان حفظ شده بود. از این رو روند اولیه: یعنی دوره پهلوی دوم، منجر به انقلاب شده و روند ثانوی یعنی دوران رفسنجانی؛ منجر به اصلاح دوم خرداد ۷۶ گردید. (رجوع شود به نمودار شماره ۲)

■ نمودار شماره (۲)

وجوه افتراق و اشتراک سالهای ۵۶-۱۳۵۰ و ۷۶-۱۳۶۷

دوران محمدرضا شاه پهلوی ۵۶-۱۳۵۰	دوران دولت رفسنجانی ۷۶-۱۳۶۸
<p>۱- رونق رمان‌نویسی، طنز، کاریکاتور و ... در پی محدود بودن فضای سیاسی جامعه.</p> <p>۲- قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران و بازداشت مخالفان سیاسی.</p> <p>۳- به خدمت گرفتن تکنوکراتها و روشنفکران ایرانی. در جهت توسعه اقتصادی و نیز مخالفت با روشنفکران فکری (مذهبی - سیاسی) متنفذ.</p> <p>۴- تنظیم و اجرای برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی (آزادسازی و سرمایه‌گذاری خارجی و ...)</p> <p>۵- افزایش قیمت نفت در پی جنگ اعراب و اسرائیل. افزایش درآمدهای ارزی دولت و سپس کاهش قیمت نفت در اواخر دوران حکومت [کاهش امکانات - افزایش انتظارات]</p> <p>۶- بحران مشروعیت، مشارکت، توزیع، هویت</p>	<p>۱- فضای نسبتاً باز سیاسی بطور موقت و محدود شدن این فضا در اواخر حکومت رفسنجانی و رونق رمان‌نویسی، طنز و ...</p> <p>۲- به خدمت گرفتن تکنوکراتها و روشنفکران ایرانی؛ به جهت تأکید دولت بر توسعه اقتصادی.</p> <p>۳- تنظیم و اجرای برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی، نظیر: سرمایه‌گذاری خارجی - آزادسازی</p> <p>۴- افزایش قیمت نفت: در پی جنگ عراق علیه کویت و همچنین افزایش درآمدهای نفتی و ارزی دولت و سپس کاهش شدید آن، به دنبال پایان جنگ و بحرانهای منطقه‌ای و سررسید وام‌های خارجی [کاهش امکانات - افزایش انتظارات]</p> <p>۵- بحران نفوذ، مشارکت، توزیع، هویت، (شورشهای خیابانی مشهود، ارتکاب، شیراز و تضح افراط‌گریهای اسلامی).</p>
<p>استراتژی ← مبارزه با رژیم</p>	<p>استراتژی ← مبارزه در رژیم</p>
<p>انقلاب ۵۷</p>	<p>اصلاح و جنبش دوم خرداد</p>

تقاضای سیاسی جامعه در قالب اصلاحات دوم خرداد ۱۳۷۶

در این قسمت از نوشتار مورد نظر جهت ورود به دوره جدید؛ یعنی دوران پس از فرضیه اصلاحات نیاز به شرحی مختصر درباره‌ی واژه اصلاح می‌باشد. همچنین مقایسه‌ای اجمالی میان اصلاح و مقوله انقلاب خواهد شد. اصلاح؛ نقطه مقابل فساد و تخریب می‌باشد و حرکتی است از وضع موجود به سمت وضع مطلوب. اصلاح، بیشتر در رویکردها و سیاستهای جاری صدق می‌کند در حالی که تحول و تغییر ساختارها، انقلاب را در پی دارد. اصلاح یک تحول کمی است، در حالی که انقلاب یک تحول کیفی است که ماهیت چیزی را عوض و تغییر می‌دهد. اصلاح‌گران سعی دارند که ضمن اعتقاد به چارچوبهای کمی، آفت‌های آن را ترسیم نمایند و این امر بیشتر بر رویکرد و روبنای یک ساختار، معطوف شده است. «هربرت مارکوزه» انقلاب را یک پیکار جدی می‌داند که در این مبارزه؛ ساختارهای کلی، موضوع تحول و تبدیل واقع می‌شود، لذا تمامی پیوندهای موجود با گذشته را نفی نمی‌کنند. «کارل پوپر» حتی تحولات ساختاری را از جهت روش، به شکل اصلاح می‌پسندد و معتقد است که حتی تحولات ساختاری هم باید به شیوه اصلاح صورت پذیرد.

«کارل مارکس»؛ ایجاد یک جامعه بی طبقه را صرفاً از طریق انقلاب پرولتاریا امکان‌پذیر می‌دانست، در حالی که بعداً افرادی که به تجدید نظرطلبان مشهور شدند، معتقد بودند؛ نظام سرمایه‌داری را بایستی از طریق اصلاح و مبارزه انتخاباتی به زانو درآورد و کرسی‌های پارلمان را تسخیر نمود.

«مرتضی مطهری» اصولاً انقلاب را فرایندی از پایین به بالا دانسته و اصلاح را جریانی از بالا به پایین تعریف نموده است.

برخی دیگر انقلاب را یک جریان فراگیر، عمیق و بنیادین می‌دانند که در اصلاح، این هدف به شیوه غیرانقلابی دنبال می‌شود؛ همان امری که کارل پوپر به آن معتقد بوده است. به هر حال نقد رویکرد و اصطلاحاً، درون ساختاری، منجر به اصلاح شده و نقد و نفی ساختارها و برون ساختاری، منتج به انقلاب خواهد شد. قاعده حاکم بر انقلاب، «مبارزه با رژیم» است در حالی که قاعده حاکم در اصلاح؛ قاعده «مبارزه در رژیم» است. حال با توجه به توضیحات فوق، وضعیت جامعه کنونی ایران بویژه پس از دوم خرداد، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت.

اصلاح یا انقلاب در انقلاب

دوم خرداد ۷۶ در حقیقت اعتراض نیروهای اجتماعی جدیدی بود که سهمی را در ساختار قدرت جستجو می‌کردند. این طبقه جدید متوسط که برخاسته از رویکردهای سیاسی - اقتصادی بعد از انقلاب بودند، به تدریج به دنبال هویت و تجمع منافع برخاسته، و حیات خود را در باز بودن دایره نخبگان جستجو می‌نمودند.

گسترش شهرها و ارتباطات، وجود چنین نیروهایی را نمایان‌تر ساخت؛ بطوری که میانگین شهرنشینی تا ۶۵٪ افزایش یافت و در بسیاری از بخشها و روستاهای ایران نیز جلوه‌هایی از شهرنشینی نفوذ کرده بود. خرد شدن تکنولوژی در زندگی خصوصی، مرزهای اجتماعی را درهم نوردید و به یکباره جامعه ایران، خود را در مقابل امواج مدرن فرهنگی - اجتماعی دید که به دنبال خود اصلاح و روند روبه رشد را در پی داشت. طبقه جدید شهری - که خاستگاه طبقاتی دموکراسی است - اصولاً یک نیروی منحصر به فرد می‌باشد. این طبقه از یک طرف برای رسیدن به اهداف خود که عدالت، برابری، آزادی، استقلال و... است، یک جنبش رادیکال است و از طرف دیگر در مواجهه با رقیب و دشمن خویش، نمی‌تواند واکنشی سریع نشان دهد و با توجه به تأکیدش به قواعد دموکراتیک، از به‌کارگیری زور و اجبار به عنوان یک استراتژی، به شدت خودداری می‌کند. از اینرو راهبرد اصلی خود را اصلاح و رفهم انتخاب کرده و سعی می‌کند از انقلاب دوری گزیند.

به هر حال ایران در آستانه قرن بیست و یکم، شاهد تحولات و حوادث شگرفی بود که هر یک از آنها می‌توانست بیانگر معرفت‌شناسی جدیدی باشد. جامعه ایران پس از گذران هشت سال جنگ و دوران سازندگی شاهد شکل‌گیری بسترهای جدید اجتماعی در قالب هویت‌های سیاسی بود که کار ویژه‌ای جز اصلاح‌طلبی از آن استخراج نمی‌گردید. از این زمان به بعد، هویت‌های سیاسی، به عنوان حاملان تاریخی گذار از سنت به مدرنیسم، وارد عرصه گشته و جریان اصلاح‌طلبی را شتاب بیشتری دادند. هویت‌های سیاسی مذکور در دهه سوم انقلاب به یک اجماع سیاسی، در مورد شکل‌گیری تشکلهای مدنی رسیدند که در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، مجلس خبرگان و مجلس ششم، آن را به عنوان یک ضرورت مدنی، به اجتماع معرفی نمود. انتخابات با شکوه ۷۶ و ۷۷ و ۸۰، بیانگر شمایش ملی مردم ایرانی بود که همگی یک صدا، پیشرفت و اصلاح امور کشور

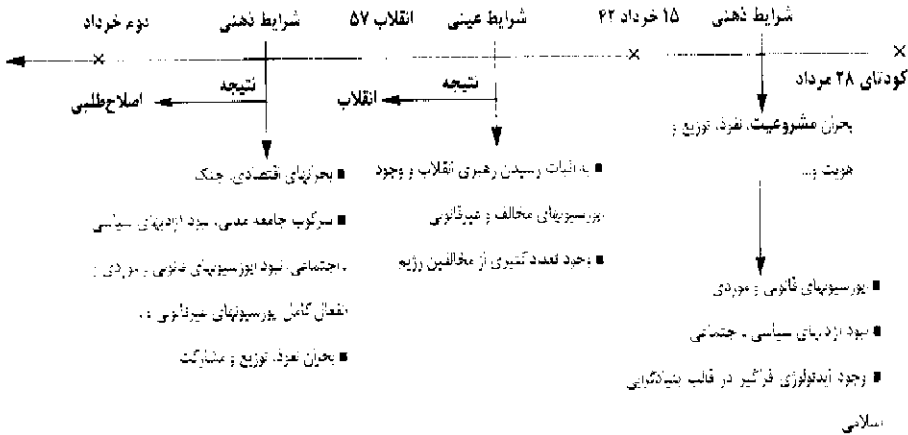
را سر می‌دادند، اموری که در ذات و اهداف انقلاب ۵۷ نهفته بود و عملاً به منصفه ظهور نرسیده بود.

نیروهای اصلاح‌طلب چپ که در ساختار قدرت، «خودی»^۶ محسوب می‌شدند، در انتخابات اخیر، فضا را برای اصلاح‌طلبان خارج از قدرت نیز فراهم ساختند؛ بطوری که شکل‌گیری اپوزسیون‌های قانونی شتاب بیشتری یافت، این امر نشان از استراتژی «رفرم» می‌داد نه انقلاب.

اصولاً به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی، انقلاب مستلزم وجود شرایط ذهنی و عینی می‌باشد. شرایطی نظیر: استبداد، فقدان آزادی‌های سیاسی - اجتماعی، شرایط سخت اقتصادی، بیکاری و... نشان از مشخصه‌های ذهنی [لازم] انقلاب داشته و از طرفی دیگر، وجود یک رهبر قدرتمند و تعداد کثیری ناراضی و مخالف رژیم، از شرایط عینی [کافی] آن محسوب می‌شود.

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، عملاً شرایط ذهنی انقلاب ۵۷ را به وجود آورده بود و با وجود نیروهای مخالف و رهبری امام خمینی (ره)، شرایط عینی نیز فراهم شده بود تا یک تحول تاریخی صورت پذیرد. اصولاً به قدرت رسیدن دکتر مصدق و پیروزی چشمگیر محمد خاتمی؛ نشان از شرایط ذهنی جنبشی است که معطوف به رفرم بود. از این رو اکثر اپوزسیون‌های غیرقانونی و مخالف رژیم، انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ را به نوعی تثبیت انقلاب قلمداد نمودند.

نمودار شماره (۳)



به هر حال اصلاح طلبی سال ۷۶، محصول شرایط ذهنی جامعه‌ای بود که همگی رفرم و اصلاح طلبی را گوشزد می‌نمودند. برخی اصلاح طلبان بر این اعتقاد بودند که رفرم باید به صورت رادیکال و انقلابی دنبال شود و در این زمینه ساختارها هم متحول گردد، از اینرو استراتژی «انقلاب در انقلاب» را دنبال می‌کردند، برخی دیگر با آهنگی خاص و نیز با آرامش، روند اصلاح طلبی را می‌پیمودند و سعی داشتند از سرعت و شتاب آن (که نیاز جامعه آن را بوجود آورده بود)، جلوگیری نمایند، سپس با استراتژی «آرامش فعال»، سعی در تحقق اهداف و مدیریت اصلاح طلبی داشتند. جریان اصلاح طلبی برخلاف فلسفه سیاسی یونان، به دنبال بهترین شکل حکومت نیست، بلکه تأکیدش بر اصل ابداع عقلانیت^۷ گذارده شده است، تا بتوانند ساختار اجتماعی قدرت را به بهترین وجه حفظ نمایند. از این رو آنها شرایطی خاص را دنبال می‌کنند، تا ساختارهای قدرت دچار تغییر ماهوی نشود.

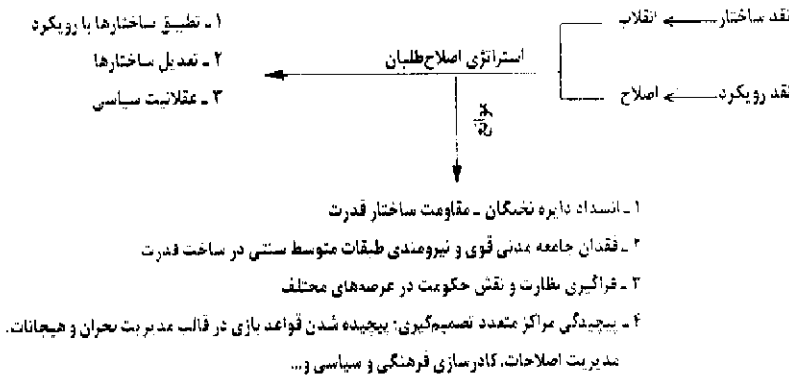
اصلاح طلبان و جو عمومی ساخت قدرت پس از دوم خرداد ۷۶، تا حدود بسیار زیادی از پتانسیل‌های بالقوه جامعه را در قالب «مدیریت بحران» سوق داده و پیچیده شدن قواعد بازی؛ توسط اصلاح طلبان به منظور کاهش پتانسیل تخریب‌گرای جامعه پس از یک دوره سپری شدن تز «چانه زنی از بالا و فشار از پایین» و نهادینه نمودن «مدیریت هیجانات و احساسات از دیگر اقدامات آنها می‌باشد؛ اما باید دانست که آنچه

به عنوان «مدیریت بحران» در قالب کادرسازی و مدیریت هیجانات دنبال می‌شود در کوتاه مدت می‌تواند پاسخگو باشد؛ ولی جنبشی هرچند آرام، در زیر پوست جامعه در حال شکل‌گیری است که چنانچه تقاضاها و مطالبات آنها مورد حمایت مستقیم قرار نگیرد، این بار به صورت تخریبی و بدون وابستگی به اصلاح‌طلبان بروز خواهد کرد؛ از این رو هوشیاری مسئولین بایستی؛ به سوی حمایت از تقاضا و تبدیل آنها به سیاستها و معرفت‌هایی مجاب‌کننده، معطوف گردد و خواسته‌های اصلی مردم را با ایجاد تنشهای کاذب، در سطح خبیگان و ارگانهای قدرت، منحرف نسازند زیرا همواره، حافظه تاریخی ایرانیان، همانطور که رهبر معظم انقلاب فرموده‌اند - هرگز در مقابل خواسته‌های زرمदार و زورمدار سکوت نکرده است.

به نظر می‌آید، اکنون استراتژی «انقلاب در انقلاب»، در قالب انقلاب از بالا و اصلاح از پایین دنبال می‌شود، اما توانمندی ساختارهای قدرت تا کنون هرگونه تغییر و تحول را عملاً عقیم ساخته است و از اینروست که برخی بر این اعتقادند که یکی از نتایج انتخابات پس از دوم خرداد این بود، که بخشی از منازعات سیاسی به بالا و به درون حاکمیت منتقل گردیده است.

تطبیق رویکرد با ساختارها با استفاده از تعدیل هر دو روند صورت می‌گیرد، امری که تاکنون تبعاتی چون خشونت‌های ابزاری، فرهنگی و ایدئولوژیک را به دنبال داشته است و چنانچه وضعیت کنونی جامعه ایران تداوم یابد، به نظر می‌رسد ابعاد خشونت‌ها، از یک خشونت فرهنگی و ابزاری صرف به یک خصومت ساختاری - ایدئولوژیک، مبدل گردد و راهبرد «انقلاب در ساختارهای پوسیده اداری، اجتماعی و اصلاح رویکردهای قیم‌آبانه را با مشکل جدی مواجه سازد.» [انقلاب در ساختار، اصلاح در رویکرد]

نمودار شماره (۴)



نحوه آرایش اصلاح طلبان و تندروها در ایران؛ سکوی قدرت

نحوه آرایش سیاسی - اجتماعی اصلاح طلبان در جامعه کنونی ایران یک امر بسیار پیچیده و حائز اهمیت می‌باشد، که هرگونه سهل‌انگاری از سوی اصلاح طلبان جهت درک وضعیت جدید، می‌تواند آنها را به نابودی فرا خواند.

«جان واترپوری» در مقاله‌ای با عنوان «دموکراسی بدون دموکراتها» چهار وضعیت را میان چالش‌گران و حاکمان در نظر می‌گیرد. به نظر وی اگر اصلاح طلبان حاکم با میانه‌روهای غیرحاکم نزدیک شوند، میانه‌روها برای افزایش قدرت چانی زنی‌شان به تندروها نزدیک می‌شود، همان کاری که مهدی بازرگان در آستانه انقلاب انجام داد و به تندروها (امام خمینی(ره)) نزدیک گردید و با دولت اصلاح طلب حاکم بختیار کنار نیامد. «برزورسکی» بهترین وضعیت اصلاح طلبان، را حالت طرفداری از گروه‌های آشتی‌ناپذیر حاکم و طرفداران حفظ وضع موجود می‌داند، همان امری که اصلاح طلبان امروزی ایران با استراتژی «آرامش فعال» دنبال می‌نمایند.

«روسو» در زمینه گذار جامعه به سمت قواعد دموکراتیک سه مرحله را بازشناسی

کرده است:

مرحله اول: کشمکش سیاسی طولانی و بی حاصلی است که در آن بسیج مشارکت کنندگان جدید و به سمت قطبی شدن است و دموکراسی، به عنوان یک ابزار تاکتیکی برای رسیدن به هدف بعدی به شمار می‌آید.

مرحله دوم: مرحله تقسیم که برای بازیگران و رقبا حالت پات | وضعیت مساوی شطرنج | است که گروهها برای مذاکره با هم مصالحه می‌کنند و نسبت به قه اعد دموکراتیک به توافق می‌رسند.

مرحله سوم: بازی مکرر دموکراتیک به عادت تبدیل شده و به احتمال زیاد در طی زمان، هویت قطعی اکثر شهروندان با قواعد دموکراتیک گره می‌خورد و قواعد دموکراتیک به بخشی از هویت آنها تبدیل می‌شود. وی معتقد است که همه کشورها نیاز ندارند که از تمام مراحل مذکور بگذرند بلکه برخی کشورها مانند ترکیه از مرحله دوم به بعد آغاز کرده و برخی دیگر مانند هند، سه مرحله را پشت سر گذاشته است.

به نظر می‌آید جامعه کنونی ایران؛ در مرحله دوم پروسه فوق باشد. یعنی گروهها با یک توافق مشترک در جهت حفظ امنیت و نظام سیاسی گام بردارند. وضعیت کنونی جامعه، انسان را گرگ انسان کرده است و تصوّر شرگونه از انسان [دیدگاه هابزی]، نشان از چنین حالتی می‌دهد. در چنین موقعیتی شهروندان بایستی در راستای حفظ مالکیت و امنیت جانی خود، به یک توافق و قراردادی دست یابند که به موجب آن از یک سو جامعه مدنی و تشکل‌های مدنی رشد و نمو یابند و از سوی دیگر دولت و حکومت با حفظ اقتدار خود، امنیت جامعه را تضمین نماید.

تئوری «جامعه مقتدر و دولت مقتدر» بهترین واژه جهت بیان چنین حالتی است. براساس این تئوری، دولت، مبتنی بر ابزارهای پلیسی و اجبار نیست؛ بلکه افزایش ظرفیت سیاسی آن، تضمینی، جهت حمایت و جذب تقاضاهای سیاسی - اجتماعی شهروندان و مردم می‌باشد. در این نظریه، جامعه نیز با حفظ ارزشهای قواعد بازی؛ در جستجوی مطالبات اصلی خود، به منظور افزایش ظرفیت سیستم سیاسی از یک سو؛ و اقتدار و نهادینه کردن نهادهای مدنی و اجتماعی از سوی دیگر می‌باشد. باید دقت نمود، «دولت سرکوبگر و جامعه نحیف» با «دولت مقتدر و جامعه مقتدر»، تفاوت‌های ساختاری دارند.

به هرحال اغلب متفکران و صاحب‌نظران، وضعیت جامعه ایران امروز را مستعد اصلاح‌طلبی می‌دانند و کمتر کسی به دنبال انقلابی دوباره می‌باشد؛ جز مخالفین غیرقانونی (سازمان مجاهدین خلق - منافقین -، چریکهای کوموله و...)

حتی اپوزسیون‌های خارج از کشور نیز، با تعقیب استراتژی «استحاله» قصد دارند

سهمی در ساختار قدرت داشته باشند، این نوع اپوزسیون‌ها به منظور تحقق و استحکام خواسته‌های خویش دو مسأله را مد نظر قرار می‌دهند: ۱- حضور فکری تأثیرگذار در فضای داخلی ایران ۲- نزدیک شدن به بخش مدیریت رژیم. از نظر این گروه (اپوزسیون‌های خارج از کشور)، ابتکار رفرم، اکنون در دست حکومت است، با این حال استراتژی گفتگوی انتقادی را دنبال می‌نمایند؛ ما نه نارنجکی در جیب داریم و نه بازوکایی^۸ را با خود به دوش می‌کشیم، ما فقط مسلح به یک منطق هستیم و صلح‌جویانه می‌خواهیم؛ منطق خود را با مردم خودمان در میان بگذاریم و در صحنه داخلی حضوری فعال داشته باشیم، اگر این پروسه رفرم تنها یک مفهوم جدی داشته باشد، معنایش این است: که امکان گفتگو و حضور اپوزسیون‌ها را فراهم آورده است.^{۱۰} در این میان، برخی صرفاً به انقلاب می‌اندیشند که خود، به چندین دسته تقسیم شده‌اند. گروهی از توده مردم که از برنامه‌های سیاسی - اقتصادی انقلاب سرخورده شده‌اند، بنابراین به صورت عقده‌های سرکوب گشته، به شکل پراکنده و بی‌برنامه؛ فعالیت‌هایی داشته و خشونت‌های ابزاری را گسترش می‌دهند مانند: حوادث مشهد، قزوین، اراک و... برخی دیگر از طریق نفوذ در حاکمیت و ساخت قدرت، با شکلی مدرن از گرایش‌های سنتی متحجرانه به سکولاریزه شدن دولت اقدام کرده و به دنبال آلترناتیوی جدید در ایران می‌باشند. این عده در این راه، با ایجاد شکاف میان جمهوریت و اسلامیت، و حوزه و دانشگاه، به سکولاریزه نمودن در قالب دینی و با نام دین و جدایی دین از دولت و به تبع آن دین از سیاست و... قصد دارند به اهداف خود نایل آیند.

برخی دیگر از نیروهای وفادار نظام، آگاهانه یا ناآگاهانه و با بددفاع کردن از آنچه آن را آرمانهای انقلاب می‌نامند، در حقیقت همان راهی را می‌پیمایند که اپوزسیون‌های غیرقانونی، در آن مسیر گام برمی‌دارند. این عده سه آفت غرب‌زدگی (به‌جای غرب پژوهی نه غرب‌شناسی) عوام‌زدگی (به جای شهروندمداری) و عقل‌زدگی (به جای عقل‌گرایی) را در دستور کار خود قرار داده‌اند تا طیف‌های مختلف اجتماعی را با خود همگام سازند.

در این‌جا برخی از اپوزسیون‌های غیرقانونی و مخالف، هدفی جزء سرنگونی رژیم ندارند و معتقدند که جبهه دوم خرداد، فریبی بیش نیست و این جبهه تنها برای ثبات بیشتر رژیم وجود دارد، که آشکارترین دلایل آنها بر چنین نظری؛ استراتژی تبدیل

نمودن «معاند به مخالف» و «مخالف به موافق» می‌باشد. از این رو خواهان اتحاد آزادی‌خواهان ایران و ایجاد یک آلترناتیو دموکراتیک در مقابل نظام ولایت فقیه می‌باشند. این عده بر این اعتقادند که تغییر نهاد حاکمیت از طریق انحلال رژیم جمهوری اسلامی، به وسیله همه پرسسی نیز وجود دارد، عده‌ای دیگر هم انقلاب سوسیالیستی را تنها راه حل مفید آینده ایران پیشنهاد می‌کنند. اما باید گفت که ملت بزرگ ایران با همدلی مردم و مسئولین گامهای مؤثر و بدیلی در جهت ایرانی آباد و آزاد برخواهند داشت.

پی‌نوشت‌ها:

1. 1976
2. 1983
3. 1984

۴. آنومی؛ اصطلاحی است که «امیل دورکهایم» جهت بیان وضعیت جوامع در حال گذار به کار برده است که در آن هنجارها، ارزشها و... همواره در معرض نقد و تغییر قرار دارد و جامعه آماده هنجارشکنی و سنت شکنی می‌باشد.

۵. جهت مطالعه بیشتر در این زمینه رج.ک به: حسین امانیان، «نگاه تطبیقی به جریانهای سیاسی - اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی به نفع توسعه»

۶. اصلاح خودی و غیرخودی اولین بار توسط رهبری انقلاب مطرح گردید که براساس آن نیروهای چپ و راست که به ارزشها و آرمانهای انقلاب وفادار بودند، «خودی» اطلاق می‌شدند و کسانی که خارج از دو نیروی فوق بودند؛ مثل نهضت آزادی و منافقین. «غیرخودی» محسوب می‌شدند.

۷. سلسله مقالات تحلیلی؛ در مورد مفهوم عقلانیت و روند عقلانی شدن سیاست. در دست تهیه می‌باشد که به زودی در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت.

۸. یک سلاح ضد تانک می‌باشد.

منابع و مأخذ

۱. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، (تهران، نشر کتاب، ۱۳۵۵)، ص ۳۵۵.
۲. آرنست، هانا، خشونت، ترجمه عزت الله فولادوند، (تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۵۹)، ص ۶.
۳. جاسمی، محمدبهرام، فرهنگ علوم سیاسی، (تهران: انتشارات خوارزمی، ۲۵۲۷)، ص ۱۲۰.
4. The new Encyclopadia Britaunica. "Founded". (15 Edition, Printed in USA, 1791.)
5. Nebester's New international dictionary . Printed by willams and anshrhimited london . and beceless England. ByGuerriam. Company (1920). P. 718
۶. جمعی از نویسندگان، پست مدرنیته و پست مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نوزری، (تهران: نقش و نگار، ۱۳۷۹).
۷. ملکوتیان، مصطفی، نظریه های انقلاب، (چاپ دوم، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶)، ص ۹۶.
۸. بشیریه، حسین، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، (تهران: علوم نوین، ۱۳۷۸)، صص ۱۱۱-۱۱۹.
۹. امانیان، حسین، «نگاه تطبیقی جریانهای سیاسی - اجتماعی ایران بعد از انقلاب به مقوله توسعه سیاسی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی، (دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیمسال دوم ۷۸-۱۳۷۷)، ص ۱۴۶.
۱۰. بشیریه، حسین، «انتخابات سال ۷۶ از چشم انداز مبارزات طبقاتی در ایران»، (تهران: علوم نوین، ۱۳۷۸)، ص ۸۳.
۱۱. امانیان، حسین، پیشین، ص ۱۵۳.
۱۲. سخنرانی دکتر خوانساری در انجمن پژوهشگران ایران در برلین، «کنفرانس ایران در قرن بیستم و یکم و نقش و برنامه اپوزسیون در امروز و آینده ایران»، (برلین: ۶ تیرماه ۱۳۷۹).